

## مراد کاویانی راد، استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی

کنش متقابل جغرافیا و سیاست در هر مقیاس جغرافیایی (فروملی، ملی، منطقه ای و جهانی) در کانون کاوش ها و پژوهش های جغرافیای سیاسی قرار داشته که پیش از این شرح آن در دو مطلب پیشین آمده است. به هر روی، از زمان طرح دانش واژه جغرافیای سیاسی تا کنون درباره رخساره های مفهومی و کاربردی این علم، برداشت ها و یافته های گوناگونی توسط اندیشمندان و فرهیختگان جغرافیای سیاسی طرح مسئله شده است که در این میان، به طور مشخص رابرت تورگو و فردریک راتزل از پیشگامان جغرافیای سیاسی دولت یا کشور (مقیاس ملی) را کانون جغرافیای سیاسی اعلام کردند و بیشتر تفاسیر و واکاوی های موجود نیز امروزه بر چنین سنتی استوار شده اند. بی گمان، تأویل و تفسیر هر متنی نیازمند در نظر گرفتن وضعیت زمانی و مکانی متن و آرزوها و آرمانهای نویسنده است. بر این پایه، دوران راتزل و تورگو دوران خروش اندیشه های ناسیونالیستی و همواردی های دولت های استعماری اروپاست و هر کدام از دو نویسنده در پی آویختن به محملی بوده اند که در چارچوب آن بتوانند آرزوها و آرمانهای ملی خود را عملیاتی کنند به گونه ای که راتزل در قالب نظریه فضای زیستی و دولت زیستمند کوشید اندیشه قلمروگستری سرزمینی آلمانها را نظریه پردازی و توجیه علمی کند. اقدامی که بعدها در چهارچوب واژه ژئوپلیتیک توسط کیلین استواری بیشتری یافت و سنگ بنای جغرافیای سیاسی شد که از درون آن همواردی، تنش و جنگ نمود بیشتری داشته اند. به عبارتی کلان روایت دولت، ملی گرایی، منافع ملی و تولید ادبیات مرتبط با آن طی یک سده اخیر حجم انبوهی از ادبیات جغرافیای سیاسی را به خود معطوف داشته و بسیاری از جغرافیدانان سیاسی را به اندیشیدن در چهارچوب کشور واداشته که این رویکرد طی این مدت در افق و خیزهای رشته کم تأثیر نبوده است. به دیگر سخن، محدود کردن رشته به مقیاس ملی به معنایی کم اعتبارسازی واژگان برخاسته از درهمتنیدگی و خروش و خیزش، کنش متقابل جغرافیا (قلمرو، فضا، مکان، و...) با سیاست (قدرت، سیاست گذاری، تصمیم گیری و...)، در مقیاس های فروملی و فراملی است. شماری از جغرافی دانان سیاسی برخاسته از چنین کلان روایتی، کشور یا دولت را در جایگاه هسته یا کانون سخت این علم نشانده و از چنین منظری به ارائه تعریف مفهومی و کاربردی برای این دانش پرداخته اند. از این رو، کاستی بزرگ این تعریف، ناکارآمدی در توجیه مقیاس فروملی و فراملی در جغرافیای سیاسی است این در حالی است که بُعد ملی که در قالب مفاهیم دولت، ملت، کشور و حکومت مطرح است فقط گواه بر مقیاس ملی است نه بیشتر. بر این پایه مفاهیم برشمرده صرفاً یکی از مقیاس های جغرافیای سیاسی است نه همه آن که بی گمان، محدود کردن رشته به مقیاس یاد شده به معنای ناکارآمدی رشته در تبیین و تفسیر رخدادها و مسائل فروملی و فراملی خواهد بود. نویسنده متن بر این باور است که جغرافیای سیاسی علمی است که ابعاد سیاسی فضای جغرافیایی را در قالب کنش متقابل مناسبات قدرت (در ابعاد همزیستی، همواردی، کشمکش، تنش و جنگ) با قلمرو (فضا و سرزمین) و قلمرومندی (قلمروخواهی، قلمرو سازی و قلمرورداری) انسان مطالعه می کند (که شرح مفصل آن عمدتاً در فصل ششم کتاب فلسفه جغرافیای سیاسی آمده است). بر بنیاد تعریف یاد شده قلمرورداری در مفهوم کلان خود کانون جغرافیای سیاسی کاربردی است که هر چهار مقیاس جغرافیایی را پوشش می دهد. برای نمونه در مقیاس فروملی جستارهای انتخابیه و تقسیمات کشوری، در مقیاس ملی کشور یا دولت و مباحث منافع و مصالح ملی و در مقیاس منطقه ای جستارهای حوزه نفوذ و گروه بندی های منطقه ای و مقیاس جهانی نیز مباحث کلانی مانند امنیت کروی و مسائل زیست محیطی را پوشش می دهد. از سوی دیگر، کنشگر یا بازیگر جغرافیای سیاسی صرفاً دولت - ملت ها نخواهند بود بلکه طیف گسترده ای از سازمان ها، نهادها، سمن ها و شرکت ها را در بر خواهد گرفت. بازیگرانی که دست کم از فردای فروپاشی نظام دو قطبی نقش فزاینده ای در مناسبات قدرت یافته اند و گاه در آمد و سرمایه آنها برابر با درآمد و سرمایه چندین کشور است. به عبارتی، واژه قلمرو در جایگاه هسته سخت جغرافیای سیاسی برای تبیین رویدادها و پشامدهای برخاسته از برهمکنش جغرافیا و سیاست (فضا و قدرت) در چارچوب مناسبات قدرت توانش بسیار بالایی دارد و بازیگران و کنشگران مناسبات قدرت نیز برای پاسداشت و افزایش سرمایه و کارایی به فراخور مقیاسی که برای پویش و فعالیت خود تعریف کرده اند به قلمرورداری در مفهوم کلان خود می پردازند تا ماندگاری و پایداری خود را پشتیبانی و تضمین کنند.

